

شباهت‌ها و تفاوت‌های زبانی:

جهانی‌ها و رده‌شناسی

اثر: دکتر ارسلان گلفام

استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۱۷۱ تا ۱۹۰)

چکیده:

رده‌شناسی شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به مطالعه شباهت‌های ساختاری بین زبانهای مختلف بدون در نظر گرفتن پیشینه آنها می‌پردازد تا بر اساس آن مبنایی برای طبقه‌بندی یا رده‌بندی زبانها ارائه کند. بنابراین می‌بایست بین مقایسه رده بنیاد و مقایسه تاریخی زبانها تمایز قائل شد.

در خلال جستجو برای یافتن مبنایی برای طبقه‌بندی زبانها، مشترکات زبانی بوضوح جلوه‌گر می‌شوند و تحلیل رده‌شناختی همسو و دوشادوش مطالعات مربوط به جهانی‌های زبان پیش می‌رود.

دراین مقاله نگارنده تلاش کرده است تا نمونه‌ای از این همسویی را به خواننده معرفی نماید. در این چارچوب ملاکهای مختلف رده‌شناسی زبانها و جهانی‌هایی که در این راستا کشف و ارائه گردیده‌اند مورد بررسی قرار می‌گیرند و سپس به فرضیه‌های مربوط به علت وجود جهانی در زبانهای مختلف اشاره خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: رده‌شناسی، جهانی‌های مطلق، جهانی‌های نسبی،

جهانی‌های تلویحی، جهانی‌های غیر تلویحی

مقدمه:

الگوبندی در سطوح آوایی، معنایی، واژی و نحوی زبانها از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. برای مثال در برخی از زبانها تعداد واجها (Phoneme) در مقایسه با برخی دیگر بیشتر است. آرایش سازه‌ای (Word order) بعضی از زبانها مانند انگلیسی و یا فرانسوی (SVO) است، یعنی نخست نهاد جمله، بعد فعل و بعد متمم مفعولی بیان می‌شود. در حالیکه در زبانی مانند ژاپنی هم فاعل و هم مفعول قبل از فعل واقع می‌شوند. ساخت بی‌نشان (Unmarked) زبان فارسی نیز از همین الگو (SOV) پیروی می‌کند. در نخستین نگاه، ممکن است پژوهشگر از خود بپرسد که آیا با این همه تفاوت می‌توان به دنبال شباهتهای زبانی بود.

واقعیت این است که اصول اساسی حاکم بر ساختار همه زبانها بر بنیانی مشترک استوار است. جهانی‌های زبانی (Language universals) مشخص می‌کنند که چه چیزی در ساختار یک زبان ممکن است و چه چیزی غیر ممکن، به عنوان مثال برخی از زبانها در فهرست واجی خود هم انسدادی‌های واکدار دارند و هم انسدادهای بی‌واک، (مثلاً فارسی). و برخی دیگر از زبانها تنها انسدادهای بی‌واک را در فهرست واجی خود گنجانده‌اند (مثلاً چینی) اما تاکنون هیچ زبانی مشاهده نشده است که در فهرست واجی خود تنها انسدادی‌های واکدار را بدون جفت بی‌واک داشته باشد. واقعیت زبانی عنوان شده را می‌توان در قالب قاعده‌ای بیان داشت. این قاعده بیانگر آن چیزی است که در ساختار یک زبان ممکن است، یعنی زبان می‌تواند یا هم انسدادی واکدار و انسدادی بی‌واک داشته باشد و یا اینکه فقط انسدادی بی‌واک. این قاعده خود به خود وجود زبانی را که در فهرست واجی آن فقط انسدادی واکدار حضور داشته باشد غیر ممکن می‌داند.

۱) اهمیت کشف جهانیها

کشف جهانیهای زبانی از چندین حیث برای زبان‌شناسان حائز اهمیت است.

نخست آنکه جهانی‌ها مشخص‌کننده هر آن چیزی هستند که در زبان ممکن و یا غیر ممکن است. به لحاظ روش شناختی، اگر زبان‌شناس بداند که جهانی‌ها در همه زبانها جاری هستند، در آن صورت در توصیف تک تک زبانها نیازی به تکرار آنها نمی‌بیند. بدین ترتیب مطالعه جهانی‌ها وجود بنیان مشترک در همه زبانهای مختلف دنیا را در کانون توجه قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، کشف جهانی‌ها در برداشت و درک ما از مغز انسان و اصولی که بر ارتباط دو جانبه در تمامی فرهنگ‌ها حاکمند، نقش مهمی ایفا می‌کند. اگر از دید تکاملی به زبان بنگریم، در خواهیم یافت که انسان در میان سایر پستانداران در روند تکاملی تنها نوعی است که قادر به سخن گفتن می‌باشد. اما انسان یک زبان را برای تعامل و گفتگو بین همه انسانها بوجود نیاورده، بلکه تقریباً پنج هزار زبان مختلف را برای این منظور در اختیار دارد و بسیاری از این زبانهای مختلف با یکدیگر تفاوت اساسی دارند و هر یک به اندازه دیگری پیچیده هستند. اگر اصول بنیادی وجود داشته باشند که بر همه زبانها جاری باشند، در آن صورت می‌توان چنین فرض کرد که این اصول نتیجه مستقیم توسعه مهارت‌های شناختی و اجتماعی بشر در ابتدای پیدایش زبان می‌باشند. با مطالعه و کشف جهانی‌های زبان و تلاش برای تبیین وجود آنها، زبان‌شناس بر آنست تا دریابد چه چیزی در مغز انسان و همینطور ساختار اجتماعی زندگی روزانه او، انسانها را قادر می‌سازد تا از طریق زبان با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

هنگامی که یک زبان‌شناس قصد دارد تا جهانی‌های زبانی را ارائه کند می‌بایست نکاتی را مد نظر داشته باشد. جهانی‌ها در واقع ویژگی‌هایی هستند که می‌بایست در همه زبانها وجود داشته باشند و چون از نزدیک به پنج هزار زبان تنها چند زبان مورد توصیف علمی قرار گرفته‌اند، پژوهشگر زبان با لحاظ کردن این واقعیت بایستی در ارائه یک جهانی زبانی احتیاط لازم را به عمل آورد. یک جهانی زبانی می‌بایست فارغ از تعداد گویشوران زبانها در مورد همه زبانها صادق باشد و تنها زبانهای

شناخته شده را در برنگیرد. بنابراین جهانی‌ها در واقع فرضیه‌های آزمایشی هستند که بر مبنای توصیف زبانهای شناخته شده ارائه گردیده‌اند.

۲) رده‌های مختلف زبانی

یکی از راهبردهای موجود برای مطالعه جهانی‌های زبانی، بررسی گوناگونی‌هایی است که در زبانهای مختلف دنیا به چشم می‌خورد. رده‌شناسی یکی از زیر بخش‌های زبانشناسی است که بر اساس ویژگی‌های ساختاری زبانها به طبقه‌بندی آنها می‌پردازد. نمونه‌ای از چنین طبقه‌بندی را در مورد مثالی که قبلاً ذکر شد می‌توان ارائه کرد. زبانهای فارسی، انگلیسی، فرانسوی، ژاپنی به لحاظ اینکه هم انسدادی بی‌واک و هم انسدادی واکدار دارند از این حیث به یک طبقه تعلق دارند، در حالیکه چینی و کره‌ای به طبق دیگر. در اینجا ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که مقولات رده‌شناختی لزوماً به ارتباط تباری زبانها وابسته نیستند. به عبارت دیگر همانطور که از مثال فوق می‌توان دریافت مقولات رده‌شناختی ممکن است زبانهایی را که به خانواده زبانی متفاوتی تعلق دارند در یک طبقه قرار دهد. زبانهای ژاپنی و فارسی به دو خانواده زبانی مختلف تعلق دارند ولی همانطور که مشاهده می‌شود به لحاظ وجود انسدادهای واکدار و بی‌واک در فهرست واجی شان در یک طبقه قرار گرفته‌اند. در ارتباط با یک مقوله رده‌شناختی دیگر یعنی حضور واکه خیشومی در فهرست واجی، مشاهده می‌کنیم که فرانسوی و انگلیسی با اینکه به یک خانواده زبانی تعلق دارند ولی در دو طبقه جدا قرار می‌گیرند. به همین دلیل زبانشناسان به هنگام طبقه‌بندی زبانها بر اساس مقولات رده‌شناختی تلاش می‌کنند که هر چه بیشتر از زبانهایی که به خانواده‌های مختلف زبانی تعلق دارند مثال بیاورند تا اطمینان کسب کنند که شباهت‌های زبانی در هر مقوله رده‌شناختی متأثر از نیای مشترک زبانی نمی‌باشد.

کشف جهانی‌های زبانی و طبقه‌بندی زبانها به رده‌های مختلف به یکدیگر مرتبط

هستند و در واقع مکمل یکدیگر. یک زبان‌شناس برای کشف اصول جهانی بایستی نخست بداند که زبانها تا چه حد به لحاظ ساختاری با یکدیگر متفاوت هستند. بنابراین کلید دست یافتن به شباهت‌ها، شناخت درست و دقیق تفاوت‌هاست. از سوی دیگر چگونگی طبقه‌بندی و توصیف تفاوت‌های ساختاری موجود بین زبانها تا حد زیادی از طریق تلاش برای جستجوی جهانی‌ها مشخص می‌شود. ذکر یک مثال در اینجا می‌تواند رهگشا باشد. اگر ما مقوله رده‌شناختی را در نظر بگیریم که بر مبنای آن به طبقه‌بندی زبانهایی بپردازیم که واج /O/ را در فهرست واجی خود دارند، در آنصورت این طبقه‌بندی به ما چیزی درباره ساختار بنیادی چنین زبانهایی به دست نمی‌دهد و زبانهایی که به این صورت طبقه‌بندی شده‌اند ممکن است غیر از /O/ در فهرست واجی‌شان، ویژگی مشترک دیگری نداشته باشند. اما اگر طبقه‌بندی ما بر مبنای حضور یا عدم حضور واکه خیشومی در فهرست واجگان باشد، در آنصورت الگوهای جالبی بدست می‌آید: (i) هیچ زبانی تنها واکه خیشومی را بدون جفت دهانی آن در فهرست واجی خود ندارد. (ii) همه زبانها می‌بایست واکه دهانی داشته باشند، چه واکه خیشومی باشد، چه نباشد. این بدان معناست که واکه‌های دهانی در مقایسه با واکه‌های خیشومی ماهیت بنیادی‌تری دارند و این واقعیت پژوهشگر را در رسیدن به درک بهتر از ساختار زبان کمک می‌کند و بنابراین چنین طبقه‌بندی رده‌شناختی رهگشا است و ما را به یک جهانی زبانی می‌رساند. بنابراین، اینکه یک طبقه‌بندی رده‌شناختی رهگشا و مفید است بستگی به این واقعیت دارد که آیا می‌تواند ما را به کشف اصول جهانی در ساختار زبانها رهنمون سازد یا خیر.

۴) نمونه‌هایی از جهانی‌ها و رده‌های زبانی

در این قسمت نمونه‌هایی از جهانی‌های معنایی، آوایی، نحوی و واژی را همراه با چگونگی تعامل آنها با رده‌شناسی زبانی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱- جهانی‌های معنایی

منظور از جهانی‌های معنایی قواعدی هستند که ساختار واژگان را در همه زبانها تعیین می‌کنند. در نگاه نخست سخن گفتن از جهانی‌های معنایی ممکن است عجیب بنظر برسد. هر کسی که به مطالعه یک زبان خارجی پرداخته باشد، می‌داند که واژه‌های دو زبان تا چه حد ممکن است متفاوت باشند. برخی از مفاهیم که در یک زبان با یک واژه ساده بیان می‌شوند ممکن است در زبان دیگر نیاز به یک جمله داشته باشند. مثلاً در زبان فارسی واژه انگلیسی *Commuter* را معمولاً با یک جمله بیان می‌کنیم (کسی که هر شب برای استراحت به حومه شهر می‌رود و روزها برای کار به شهر برمی‌گردد) و یا در زبان انگلیسی بعید بنظر می‌رسد واژه‌ای معادل "ناز" با همه سایه روشن‌های معنایی آن در زبان فارسی وجود داشته باشد و معادل‌هایی مانند *Demuring mincing coyness* تمامی مختصات معنایی واژه "ناز" را نمی‌پوشاند، ولی علیرغم وجود این تفاوت‌های زبان‌گذر (*Cross - linguistic*) واژگان همه زبانها در حوزه‌های بنیادین از قواعد جهانی پیروی می‌کنند.

این حوزه‌ها شامل اسامی رنگ‌ها، اسامی قسمت‌های مختلف بدن، اسامی حیوانات و افعال حسی می‌شوند. اسامی رنگ‌ها یکی از حوزه‌هایی است که قواعد جهانی معنایی بطور شگفت‌انگیزی خود را نشان می‌دهند. زبانها در مورد تعداد اسامی رنگها با یکدیگر تفاوت زیادی دارند، برخی از آنها تنها دو نوع رنگ در واژگان خود دارند مثلاً زبان دو گوم دانی در گینه‌نو. از سوی دیگر زبانی مانند انگلیسی، و چندین زبان دیگر از جمله فارسی، یازده اسم برای رنگها در واژگان خود دارند: سیاه، سفید، قرمز، زرد، ابی، سببز، نارنجی، قهوه‌ای، ارغوانی، صورتی و خاکستری.

زبانهایی نیز هستند که اسامی رنگهایشان در بین این دو طیف واقع شده است. نکته جالبی که در اینجا مطرح است و به بحث جهانی مرتبط می‌باشد این است که اگر گویشوران یکی زبان در واژگان خود برای رنگها اسامی کمتر از یازده داشته

باشد، آن چیزی که تعیین می‌کند کدام رنگ در آن فهرست نیست، یک قاعده جهانی است. این قواعد جهانی را می‌توان با نوعی رده‌شناسی بر مبنای اسامی رنگ‌ها در زبانهای مختلف بدست آورد. همه زبانهایی که فقط دو اصطلاح برای رنگها دارند، حتماً سفید و سیاه تنها اسامی رنگ در این زبانها هستند. اما اگر زبانی سه اصطلاح برای رنگ داشته باشد، رنگ سوم قرمز است. (در زبان پوموکه در کالیفرنیا که توسط بومیان به کار می‌رود). اما اگر زبانی چهار اصطلاح داشته باشد، رنگ چهارم زرد است. زبانی با پنج اصطلاح رنگ سبزی یا آبی را بعنوان رنگ پنجم بر می‌گزیند و اگر زبانی شش اصطلاح داشته باشد یکی از دو رنگ سبزی یا آبی را به فهرست خود اضافه می‌کند به همین ترتیب قهوه‌ای اضافه می‌شود و بالاخره کانون رنگ‌های دیگر.

۲-۳- جهانی‌های آوایی

همانطور که می‌دانیم فهرست واجگان زبانهای مختلف می‌توانند تفاوت بسیار داشته باشند مثلاً نظام واکه‌ای زبان فارسی که شش عضوی است با نظام واکه‌ای زبان انگلیسی بسیار متفاوت است. در زبان فارسی همخوان‌هایی وجود دارد که در زبان انگلیسی موجود نیست (واج نرمکای خ /X/) و بر عکس واج بین دندانی /θ/ و /θ/ که در انگلیسی وجود دارند، در فهرست واجی زبان فارسی قرار ندارند.

اما علیرغم این تفاوت‌ها، الگوهای جهانی خود را نشان می‌دهند. نخستین گام می‌تواند تشخیص سیستم‌های واکه‌ای و ارائه یک طبقه‌بندی از آنها باشد. اگر ما جدول نظام واکه‌ای همه زبانها را داشته باشیم ملاحظه کرد که در همه آنها سه واج، /i/ واکه پیشین افراشته /a/ واکه پسین افتاده و /U/ واکه پسین افراشته وجود دارد. بنابراین سه واج فوق از واج‌های بنیادی همه زبانها هستند و دارای ماهیت جهانی هستند.

۳-۳- جهانی‌های نحوی و واژی

آرایش سازه‌ای

گویشوران زبان انگلیسی براساس عادت زبانیشان ممکن است چنین تصور کنند که روش درست و معمول آرایش و ساخت جمله به این صورت است که ابتدا نهاد جمله (S) سپس فعل (V) و بعد از آن مفعول (O) آورده شود. در واقع جمله‌ای مانند John hit the wolf که از هنجار فوق پیروی می‌کند دستوری است اما جمله‌ای مانند John the wolf hit و hit John the wolf غیر دستوری است.

اما باید توجه داشت که این نوع آرایش سازه‌ای خاص زبان انگلیسی است و با بررسی زبانهای مختلف می‌توان به این نتیجه رسید که هنجار آرایش عناصر سازنده یک جمله در هر زبانی بصورت خاصی رمزگذاری می‌شود. مثلاً در زبان ژاپنی سازه‌های نهاد، فعل و مفعول به صورت ابتدا نهاد، سپس مفعول و در آخر فعل چیده می‌شوند:

Akiko ga	Taro	butta	اکیکو تارو را زد:
نشانه فاعل اکیکو	تارو	زد	
S	O	V	

حال اگر به ساختار عناصر یک جمله در زبان عربی دقت کنیم، مشاهده می‌شود که وضع به گونه دیگری است و در آن ابتدا فعل، سپس فاعل و در آخر مفعول قرار می‌گیرد.

کتابه علی نامه را نوشت : kataba Ali maktuban :

نامه (علی) نوشت
V S O

آرایش سازه‌ای زبان فارسی در صورتهای بی نشان با الگوی زبان ژاپنی مشابهت دارد، اگر چه به لحاظ حضور پس اضافه «را» به عنوان علامت مفعول صریح و به

این ترتیب وارد شدن یک مفهوم معنایی نحوی در آرایش یک جمله، در این زبان انعطاف‌پذیری خاصی به چشم می‌خورد ولی ساخت بنیادین همان SOV می‌باشد.

این که می‌گوئیم ساخت بنیادین بدان معناست که گاهی ملاحظات کاربردی مانند تأکید و یا برجسته‌سازی باعث می‌شوند تا آرایش سازه‌ای دگرگون شود و البته همه این موارد را می‌بایست ساخت‌های نشان‌دار در نظر گرفت (منظور از ساخت نشان‌دار در اینجا آن ساختی است که با الگوی معمول زبان مغایرت دارد و به لحاظ آماری نیز در مقایسه با الگوی معمول زبان بسیار محدودتر است). مثلاً ممکن است گویشوران برای ایجاد نوعی تأکید و یا کانونی کردن یک مفهوم آن را از جایگاه مفعولی به جایگاه پیش از نهاد حرکت دهند و مثلاً جمله "دشمنان علی را کشتند" را به صورت "علی را، دشمنان کشتند" بیان کنند.

مکث بعد از سازه "علی را" که در خط توسط ویرگول نشان داده شده حاکی از حضور نوعی عامل کاربرد شناختی است که ما در اینجا به آن عنوان برجسته‌سازی می‌دهیم. به دیگر سخن آرایش جمله دوم آرایش معمول زبان فارسی نیست و با استفاده از گشتار مبتداسازی (Topicalization) که گشتاری اختیاری است بدست آمده است.

بنابر آنچه گفته شد زبان انگلیسی (همینطور فرانسوی و اسپانیولی) به لحاظ آرایش سازه‌ای یک زبان SVO است در حالیکه عربی VSO و ژاپنی (و فارسی) زبان SOV هستند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود که احتمال‌های منطقی دیگری نیز برای همنشینی فعل، نهاد و مفعول وجود دارد: OSV, OVS, VOS اما بررسی زبانهای مختلف دنیا نشان داده است که تعداد زبانهایی که از این سه آرایش به ویژه آرایش OSV استفاده می‌کنند بسیار محدود هستند.

در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح کرد که چه فرقی است بین زبانهای VSO,

SOV, SVO از یک سو و زبانهای OVS, VOS, OVS از سوی دیگر. پاسخ این است که در سه نوع آرایش نخست، سازه نهاد قبل از سازه مفعول مستقیم قرار دارد. چنین پاسخی را با توجه به محدودیت زیاد زبانهایی با آرایش دوم می توان در قالب یک اصل کلی مطرح ساخت: در آرایش بنیادین سازه های جمله در زبانهای دنیا یک گرایش قوی وجود دارد و آن اینکه سازه نهاد (S) قبل از مفعول مستقیم (O) واقع می شود.

بسامد نسبی شش احتمال آرایش نهاد، فعل و مفعول را توملین (۱۹۸۶) بصورت یک پیوستار ارائه کرده است: $OSV < OVS = VOS < VSO < SVO = SOV$. این پیوستار بدان معناست که تعداد زبانهایی که در سمت راست قرار دارند از زبانهایی که در سمت چپ قرار دارند بیشتر است. توملین این نمودار را با بررسی یک هزار و شصت و سه زبان ارائه کرده که بر سه اصل استوار می باشد:

اصل مبتدا نخست (First theme principle)، اصل پیوستگی فعل - مفعول (Verb Object binding) - و اصل جاندار نخست (Animated first principle).

بر اساس اصل مبتدا نخست، ساختار اطلاعاتی (Information Structure) جمله باید به گونه ای باشد که از دو نوع اطلاع کهنه و نو، اطلاع کهنه که نقش پیوند دهی اطلاعات یک جمله با اطلاعات مربوط به جمله قبل را دارد قبل از اطلاع نو رمزگذاری شود، یعنی در یک جمله اول باید اطلاع کهنه بیاید بعد اطلاع نو. اصل پیوستگی فعل - مفعول بدین معناست که به طور کلی مفعول یک جمله متعددی با فعل در مقایسه با جایگاه نهاد پیوستگی و ارتباط بیشتری دارد. اما آنچه اصل جاندار نخست بیان می دارد این است که در جملات متعدی، آن گروه اسمی که بیشترین مختصه معنایی جاننداری را با خود دارد، قبل از گروه های اسمی دیگر قرار می گیرد. بنابراین اسمی مربوط به انسان در مقایسه با اسمی مربوط به اشیاء از ویژگی جاننداری برخوردارند (ولی در حد فاصل بین انسان و اشیا به لحاظ مختصه جاننداری، می توان حیوانات و یا گیاهان را فرض کرد و به نوعی پیوستار رسید:

انسان < گیاهان / حیوانات > اشیاء. باید توجه داشت که مختصه جاننداری در اینجا مبنای زیست‌شناختی ندارد و صرفاً یک طبقه‌بندی زبانی است.

حرف اضافه (Adposition)

زبانهای مختلف برای بیان مفهوم مکان، جهت معمولاً از پیش اضافه (Preposition) استفاده می‌کنند. همانطور که از معنای این واژه نیز روشن است، پیش اضافه‌ها قبل از اسامی واقع می‌شوند. مثلاً عبارات "For John, to him, in Tehran" در زبان انگلیسی در برگرفته پیش اضافه‌های "For", "To", "in" هستند. اما در برخی دیگر از زبانها مفهوم جهت یا مکان (یا همان رابطه‌ای که توسط پیش اضافه رمزگذاری می‌شود) توسط پس اضافه (Postposition) بیان می‌شود. مثلاً در زبان ژاپنی این عناصر زبانی بعد از اسم قرار می‌گیرند و عبارت tokyo - ni به معنی "به توکیو" می‌باشد. به طور کلی زبانهایی که آرایش SOV دارند به جای پیش اضافه از پس اضافه استفاده می‌کنند. اما در این مورد زبان فارسی نوعی تخطی از خود نشان می‌دهد. در زبان فارسی مفاهیم مربوط به جهت، فاصله و یا مکان توسط پیش اضافه بیان می‌گردد و تنها برای اسامی که به لحاظ معنایی از ویژگی مشخص بودن (Specificity) برخوردارند؛ از یک پس اضافه "را" استفاده می‌شود بنابر یافته‌های زبان ژاپنی و فارسی که هر دو آرایش SOV دارند نمی‌توان یک قاعده جهانی کلی ارائه کرد که بر مبنای آن بتوان توزیع پس اضافه و پیش اضافه را تبیین کرد، چرا که در ارتباط با بکارگیری حرف اضافه رفتار همسانی ندارند.

۴) گونه‌های جهانی‌های زبانی

آنچه تحت عنوان جهانی‌های زبان در قسمت‌های قبل مطرح گردید را می‌توان مبنای طبقه‌بندی جهانی‌ها به گونه‌های مختلف قرار داد. با نمونه‌هایی که از زبانهای مختلف ارائه شد نیز می‌توان دریافت که همه جهانی‌ها مانند یکدیگر نیستند. برخی

از جهانی‌ها استثناء پذیر نیستند و در همه زبانها جاری هستند و برخی نیز با اینکه در بسیاری از زبانها مطرحند، از سوی تعداد محدودی از زبانها نادیده گرفته می‌شوند. تمایز قائل شدن بین این دو نوع جهانی در مطالعات زبانشناختی بسیار مهم است، چراکه بنظر می‌رسد جهانی‌های نوع اول، یعنی آنهایی که استثناء ندارند، در واقع شرطی مطلق برای زبان تلقی می‌شوند ولی جهانی‌های دیگر نتیجه یک گرایش زبانی هستند.

۴-۱- جهانی‌های مطلق (Absolute Universal)

و جهانی‌های نسبی (Relative Universal)

همان‌طور که در قسمت ۴ مطرح شد اولین ملاکی که می‌تواند مبنای تمایز بین جهانی‌ها قرار گیرد این است که آیا می‌شود آنها را به صورت قواعد مطلق بیان داشت یا نه. به یاد داریم که نگارنده در قسمت جهانی‌های آوایی به این مطلب اشاره کرد که بر مبنای رده‌شناسی نظام‌های واکه‌ای، حداقل واکه‌هایی که یک زبان می‌تواند داشته باشد، سه واکه /i, a, u/ می‌باشد. براساس این مشاهده دو قاعده جهانی که می‌تواند بر مبنای این رده‌شناسی ارائه گردد به قرار زیر است:

(i) تمام زبانها حداقل سه واکه دارند و (ii) اگر زبانی تنها سه واکه داشته باشد، آن سه واکه عبارتند از /i, a, u/ از مطالعات انجام شده به روی زبانهای مختلف و توصیفاتی که از آنها تا به حال ارائه گردیده، به نظر می‌رسد که دو قاعده فوق استثناء ندارند، بنابراین دو قاعده فوق نمونه‌هایی از جهانی‌های مطلق هستند یعنی جهانی‌هایی که استثناء ندارند. نمونه‌های دیگری از جهانی‌های مطلق عبارتند از: (iii) همه زبانها برای اشاره به رنگ‌های سفید و سیاه اصطلاح دارند (iv) اگر زبانی ضمائر مثنی داشته باشد، در آن صورت باید ضمائر جمع را نیز داشته باشد. (v) اگر زبانی انسدادهای صدا دار را در نظام واجی خود داشته باشد، در آن صورت باید انسدادهای بی صدا را هم داشته باشد.

همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد در مقایسه با جهانی‌های مطلق، قواعد جهانی دیگری وجود دارند که برخی از زبانها از آنها تخطی می‌کنند. در این رابطه می‌توان به قاعده جهانی اشاره کرد که براساس آن در یک زبان فعل - آخر (final - Verb) (language) صفت قبل از اسمی که آن را توصیف می‌کند قرار می‌گیرد. این قاعده در مورد بسیاری از زبانهای فعل - آخر مانند ژاپنی صادق است اما همانطور که از داده‌های زبان فارسی بر می‌آید، این قاعده نادیده گرفته می‌شود و در این زبان صفت در ساخت‌های بی‌نشان بعد از اسم می‌آید (لازم به ذکر است که در فارسی صفت پیش از اسم نیز می‌توان بیاید (بزرگ مرد) اما باید توجه داشت که این ساخت‌ها از آنجائیکه به نوعی نشاندار هستند در مقایسه با ساخت‌های بی‌نشان به لحاظ بسامد بسیار محدودند.) (مرد بزرگ - دختر زیبا - کتاب خوب). بنابراین چون زبانی وجود دارد که علیرغم فعل - آخر بودن آن، ترتیب صفت و اسم آن‌گونه نیست که در قالب قاعده فوق بیان شده، می‌توان نتیجه گرفت که این قاعده یک گرایش جهانی (جهانی نسبی) است.

باید توجه داشت که در مطالعات زبانشناختی جهانی‌های نسبی اهمیتشان کمتر از جهانی‌های مطلق نیست و تنها ماهیتی متفاوت از جهانی‌های مطلق دارند. یک زبانشناس هنگامی که قصد دارد تا قاعده‌ای را بعنوان جهانی مطلق ارائه کند می‌بایست بسیار دقیق و محتاط عمل کند. تا چند سال پیش براساس یک قاعده جهانی مطلق آرایش سازه‌ای بنیادین هیچ زبانی نمی‌توانست OVS و یا OSV باشد. اما امروزه چندین زبان با آرایش OVS و یا OSV کشف شده‌اند که همگی در حوزه آمازون قرار دارند. بنابراین همانطور که ملاحظه می‌شود قانون فوق به این دلیل یک جهانی مطلق در نظر گرفته می‌شد که هیچ زبانی پیدا نشده بود که ناقض آن باشد، اما به محض اینکه زبانهای حوزه آمازون نشان دادند که از این جهانی مطلق پیروی نمی‌کنند، جهانی فوق به حد گرایش تنزل یافت.

۲-۴- جهانی‌های تلویحی (Implicational universal)

و جهانی‌های غیر تلویحی non - implicational universal

تمایز دیگری را نیز می‌توان بین جهانی‌های زبان، مستقل از جهانی‌های مطلق و جهانی‌های نسبی، قائل شد. این تمایز را جوزف گرینبرگ (۱۹۸۷) در قالب جهانی‌های تلویحی و غیر تلویحی مطرح ساخته است. جهانی‌های تلویحی آنهایی هستند که بصورت استلزام شرطی بیان می‌شوند: بر مبنای این تقسیم‌بندی از جهانی‌ها اگر زبانی فقط سه اصطلاح برای رنگها داشته باشد، آنگاه آن سه رنگ سفید، سیاه و قرمز هستند. همان طور که ملاحظه می‌شود این قاعده را در شکل یک فرمول صوری می‌توان نوشت: اگر شرط P برآورده شود، در آن صورت q نیز صادق است ($P \rightarrow q$).

اما جهانی‌های دیگر را می‌توان بدون شرط ارائه کرد. مثلاً اینکه تمام زبانها دارای لااقل سه واکه هستند، به این گونه جهانی‌ها، گرینبرگ جهانی‌های غیر تلویحی می‌گوید.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که بطور کلی چهار نوع جهانی در مطالعات رده شناختی امروزه مطرح است: جهانی‌های مطلق تلویحی، جهانی‌های نسبی تلویحی، جهانی‌های مطلق غیر تلویحی، جهانی‌های نسبی غیر تلویحی.

۵- منشأ جهانی‌های زبان

همانطور که ملاحظه شد، زبان‌های مختلف را با وجود تفاوت‌های ساختاری می‌توان به گونه‌های کاملاً مشخص تقسیم کرد و قواعد جهانی را بر شمرد که هر زبانی از آن پیروی می‌کند. اما پرسشی که در اینجا مطرح است این است که اصولاً چرا جهانی‌های زبانی وجود دارند تا زبانها خود را در قالب آنها بگنجانند. ارائه پاسخ به این پرسش کار سهل و آسانی نیست و زبان‌شناسان به فراخور مکتب فکری خود پاسخ‌های متفاوتی را فرایش نهاده‌اند که هیچیک پاسخ قطعی بنظر نمی‌رسد.

در واقع پاسخ‌های ارائه شده گمانه‌زنی‌های عالمانه‌ای هستند که شاید از همپوشی همه آنها بتوان به بخشی از واقعیت پی برد. در این قسمت به بررسی چهار پاسخ عمده‌ای که برای وجود جهانی‌های زبان اقامه شده است می‌پردازیم.

۵-۱- فرضیه‌های مربوط به زبان آغازین:

یکی از دلایلی که برای وجود جهانی‌های زبان مطرح است وجود یک نیای مشترک زبانی برای همه زبانها می‌باشد. بر اساس این نگرش همه زبانها به لحاظ تاریخی به یک زبان مبدا و آغازین متصل هستند و علت وجود جهانی‌ها و شباهت‌های زبانی همین ارتباط در زمانی است. اما این دیدگاه به چند دلیل قابل دفاع نیست. نخست آنکه شواهد باستان‌شناختی ثابت می‌کند که نیاکان ما توانایی سخن گفتن را در نقاط مختلف جهان تقریباً در یک زمان بدست آورده‌اند و بنابراین فرض اینکه گروه‌های مختلف انسانی که با یکدیگر در تماس نبوده‌اند، توانسته باشند نظام ارتباطی یکسانی را بوجود آورند، دشوار است. دوم اینکه، اگر شواهد باستان‌شناختی نیز نادیده گرفته شوند، وجود یک زبان مبدأ را نه می‌توان رد کرد و نه می‌توان پذیرفت چرا که شاهدی به نفع و یا بر علیه این فرضیه وجود ندارد. و آخر اینکه، اگر فرض کنیم زبان مبدا یک زبان فعل - آخر بوده است، با همه ویژگی‌های زبانهای SOV، چگونه زبانهای VSO به همه قاعده‌مندیهایی رسیده‌اند که امروز از خود نشان می‌دهند؟ و یا بر عکس اگر فرض کنیم که زبان مبدا یک زبان فعل - آغازین با مختصه‌های خاص این نوع زبانها بوده است، زبانهای فعل - آخر چگونه بوجود آمده‌اند؟ بنابراین فرضیه زبان مبدا آنقدر جنبه فرضی دارد که نمی‌تواند تبیین مناسبی برای وجود جهانی‌های زبانی باشد.

۲-۵- جهانی ها و ادراک

تبیین محتمل تر و موجه تری که بعنوان دلیل وجود جهانی ها ارائه گردیده بر این اصل استوار است که چون انسانها همگی دنیای پیرامون خود را مانند یکدیگر درک و تفسیر می کنند و ادراک خود را به تعاملی کلامی تسری می دهند، پس می توان نتیجه گرفت که این ادراک مشترک در مقولات زبانی می بایست خود را بصورت شباهت هایی نشان دهد که جهانی های زبان نامیده می شوند. برای روشن شدن مطلب چگونگی ادراک رنگها را در نظر می گیریم. همان طور که قبلاً اشاره شد نظام اصطلاحات مربوط به رنگ در همه زبانها بر مبنای مجموعه ای از قواعد خاص جهانی الگوبندی می شود. این قواعد دو رنگ سیاه و سفید را به عنوان دو رنگ که از بقیه رنگها بنیادی تر هستند انتخاب می کنند: یعنی این دو رنگ در اصطلاحات مربوط به رنگ همه زبانها وجود دارند و این شامل زبانهایی که تنها دو اصطلاح برای رنگها دارند نیز می شود. مکانیسم های فیزیولوژیکی که انسانها را قادر می سازند تا رنگها را درک کنند به قطب بندی، درخشندگی نسبی رنگها و سایه روشن های آن بستگی دارد.

۳-۵- فراگیری و پردازش

برخی از جهانی های زبانی بدون داشتن توجیهی فیزیولوژیک، دارای توجیهی روانشناختی هستند. برای نمونه تبیین هایی که برای جهانی های مربوطه به آرایش سازه ای عناصر زبانی ارائه شده اند، بر این مبنا استوار هستند که هرچه ساختار یک زبان منظم تر باشد، فرآیند زبان آموزی توسط کودکان سهل تر انجام می شود. بر این اساس، این واقعیت را که همه زبانهای فعل - آغازین پیش اضافه دارند و صفت را بعد از اسم می آورند و بند موصولی را نیز بعد از اسم هسته می آورند می توان به صورت قانون زیر خلاصه کرد: در زبانهای فعل - آغازین عنصر توصیف کننده (Modifier) بعد از عنصر توصیف شده (Modified) قرار می گیرد: بسیاری از زبانهای

فعل - آغازین دقیقاً از این الگوی ترتیبی پیروی می‌کنند و بنابراین فراگیری چنین زبانی در مقایسه با زبانی که دو (یا بیشتر از دو) اصل آرایشی در الگوهای مختلف نحوی خود دارد از سهولت بیشتری برخوردار است. این واقعیت که اکثر زبانهای دنیا از یکی از دو الگوی کلی توصیف‌کننده - توصیف شده و یا توصیف شده - توصیف‌کننده پیروی می‌کنند می‌تواند منعکس‌کننده این گرایش در ساختار زبان باشد که با ارائه نظم وقاعده‌مندی ساختاری امر فراگیری را تسهیل می‌نماید.

در رابطه با ساخت بندهای موصولی نیز کینان و کامری (۱۹۷۷) نوعی تبیین سلسله‌مراتبی ارائه کرده‌اند که جنبه روانشناختی دارد. براین اساس یادگیری و فهم بندهای موصولی که در آنها هسته نقش فاعل بند موصولی را دارد (مردی که رفت) آسان‌تر از بندهای موصولی است که در آنها هسته نقش مفعول مستقیم بند موصولی را بعهده دارد (دختری که من دیدمش). کودکان در روند زبان‌آموزی خود نخست بندهای موصولی نوع اول را می‌آموزند و بعد به ساخت‌های موصولی نوع دوم می‌رسند. بعلاوه درک معنای بندهای موصولی فاعلی در مقایسه با بندهای موصولی مفعولی زمان کمتری می‌گیرد. به همین ترتیب درک معنای بندهای موصولی مفعولی مستقیم در مقایسه با بندهای موصولی غیر مستقیم زمان کمتری را به خود اختصاص می‌دهد. به این ترتیب می‌توان نوعی سلسله‌مراتب را در ارتباط با سادگی فراگیری و پردازش بندهای موصولی ارائه کرد:

فاعل > مفعول مستقیم > مفعول غیر مستقیم > مفعول گروه اضافه

بنابر این نوعی تبیین روانشناختی برای الگوهای زبان - گذر در رده‌شناسی ساخت بند موصولی می‌توان در نظر گرفت: یک زبان تنها در صورتی بند موصولی گونه دشوار را مجاز می‌شمارد که بند موصولی گونه‌های آسان‌تر را مجاز شمرده باشد، در نمودار فوق گونه‌های آسان‌تر در سمت راست قرار دارند و هر چه به سمت چپ نمودار حرکت کنیم با گونه‌های دشوارتر سروکار داریم.

۴-۵- تبیین‌های اجتماعی

همانطور که می‌دانیم زبان در حلاء یا آزمایشگاه اتفاق نمی‌افتد و پدیده‌ای است اجتماعی. بنابراین همان طور که مبنای برخی از جهانی‌های زبان‌شناختی است، مبنای برخی دیگر نیز می‌تواند اجتماعی باشد.

یکی از جنبه‌های جهانی زبان استفاده از نظام ضمائر است که برای آن می‌توان دلائلی کاربردی اجتماعی ارائه کرد. مثلاً این واقعیت که همه زبانهای دنیا ضمائر اول شخص مفرد و دوم شخص مفرد را در نظام ضمیری خود دارند را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ می‌دانیم که اساسی‌ترین و ابتدائی‌ترین ارتباط نوع ارتباط کلامی آن است که طرفین گفتگو در یک مکالمه رودرودگر آن می‌شوند. روش‌های دیگری که از طریق آنها انسانها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند در مقایسه با این نوع ابتدایی و اساسی، نسبتاً جدید هستند (مثلاً از طریق نوشتار، تلفن و یا رادیو و غیره) و در زندگی روزمره هنوز هم از بسامد کمتری برخوردارند. اما در یک مکالمه رودرود، اشاره به گویند و اشاره به مخاطب، یعنی دو فردی که در یک تعامل زبانی حضور دارند، به گونه‌ای دقیق و کارآمد، از اهمیت خاصی برخوردار است. برای روشن اهمیت موضوع کافیت فرض کنیم که طرفین گفتگو ضمائر "من" و "تو" را کنار بگذارند و هر بار برای اشاره به خود و یا مخاطب خود از اسم خاص استفاده کنند! بنابراین کاملاً آشکار است که ضمیر اول شخص و دوم شخص مفرد در کارآیی یک تعامل بین فردی و یا اجتماعی نقش اساسی دارند. به همین دلیل است که همه زبانها این دو نوع ضمیر را دارند هر چند که ممکن است در صیغگان نظام ضمیر خود در جای دیگر گسل (Gap) وجود داشته باشد.

بر همین اساس، اصل جهانی که می‌گوید همه زبانها ضمیر اول شخص و دوم شخص مفرد دارند، دارای یک انگیزه اجتماعی است.

سرانجام آنکه، جهانی‌های زبان ممکن است ریشه در ادارک، فراگیری و پردازش و یا در جنبه‌های کاربردی اجتماعی داشته باشند و مبنای تلاش زبان‌شناس برای

یافتن جهانی‌ها اشتیاقی است برای رسیدن و آموختن این جنبه‌های شناختی و اجتماعی جاری در زبان.

نتیجه:

بررسی جهانی‌های زبان و رده‌شناسی از جمله مطالعات زبانی هستند که می‌بایست همگام با یکدیگر انجام شوند و در واقع نقش مکمل را برای یکدیگر بازی کنند.

تحلیل خصوصیات مشترک زبانها که مبنای مطالعه جهانیها است از این حیث که ما را در جهت درک بهتر چگونگی عملکرد مغز انسان رهنمون می‌شود، رهگشا و حائز اهمیت است. با چنین خاستگاهی البته حرکت به سوی ارائه یک چهارچوب نظری که بتواند به تبیین قوه نطق پردازد البته محتمل می‌نماید. چارچوبی که در آن ممکن‌ها و غیر ممکنهای زبانی گنجانده شده‌اند و تفاوت‌های زبانی تنها تا حد مشخصی وجود دارند.

این حدود مشخص در واقع معیار و ملاک تفاوت‌هایی است که براساس ملاکهای رده‌شناختی، رده‌های مختلف زبانی را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهند. ملاکهای رده‌شناختی ممکن است به لایه‌های مختلف زبانی مانند سطح معنایی، آوایی، واژی و یا نحوی پردازند و از تعامل آنها ملاکهای کلی‌تری حاصل شود.

بهر حال آنچه می‌تواند به صورت فرضیه برای منشأ وجود جهانی‌ها در زبان‌های مختلف قرار گیرد علاوه بر فرضیه وجود یک زبان مادر برای همه زبان‌های دنیا، فرضیاتی است که به وجود جنبه‌های مشترک شناختی انسان و الگوی یادگیری و پردازش زبان و همینطور نحوه ایجاد تعامل و در واقع جنبه نقشی زبان‌ها بر می‌گردد.

منابع و مأخذ:

- ۱- باطنی، محمد رضا، ۱۳۴۹، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، انتشارات امیرکبیر.
- ۲- ثمره، یدالله، «تحلیلی بر رده‌شناسی زبان: ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی». مجله زبان‌شناسی س ۷، ش ۱، ص ۸۰-۶۱، ۱۳۶۹.
- ۳- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- 4- Butterworth, Brian, Comrie, and Osten Dehl (eds.), 1984. Explanations for Language Universals (Berlin: Mouton).
- 5- Comrie, Bernard, 1981. Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology (Chicago: University of Chicago Press).
- 6- Comrie, Bernard, 1983. Language Universals and Linguistic Typology. (Oxford: Basil Blackwell) Greenberg, Joseph H, 1978. Universals of human Language. vols. (Stanford: Stanford University Press).
- 7- Hawkins, John A, 1983. World Order Universals (Newyork: Academic press).
- 8- Keenan, Edward L, and Bernard Comrie, 1977. "Noun Phrase Accessibility and Universal Grammar" Linguistic Inquiry, vol 8, pp 63-99.
- 9- Mallinson, George, and Barry J. Blake, 1981. Language Typology (Amsterdam: North - Holland).
- 10- Tomlin, Russell s, 1986. Basic word order: Functional Principles (London: croom - Helm)